

بیشترین صدمات جنگ متوجه زنان است

تقدیر و ستایش

هایده مغیثی



Pablo Picasso. *Massacre in Korea*. Valauri, 18th January 1951

حمله‌ی نظامی اسرائیل و پس از آن امریکا به ایران، کشتار غیر نظامیان و نابودی عامدانه‌ی زیرساخت‌های کشور، با نیت ضعیف‌تر کردن و به زانو درآوردن نظام سیاسی حاکم و قابل‌سلطه ساختن ایران، و پاسخ‌های موشکی هرچند به مراتب ضعیف‌تر و ناکارآمدتر حاکمیت، کشور را درگیر جنگی ویرانگر و فوق‌العاده خطرناک کرده است. جنگ ادامه دارد، زیرا نتانیاهو که هم‌اکنون به حکم دادگاه بین‌المللی لاهه تحت تعقیب است و در کشور خودش نیز به‌خاطر سوءاستفاده‌های مالی پرونده‌ای باز دارد که به مجرد سقوط دولت‌اش به جریان خواهد افتاد، برای بقای خودش و منحرف کردن توجه از جنایاتی که با خونسردی کامل در غزه انجام می‌دهد، به جنگ نیاز دارد. در این راه نیز با زیرکی فراوان و با کمک صهیونیست‌های امریکایی موفق شد که امریکا را وارد جنگ کند. با این حال نمی‌توان فراموش کرد که نظام حاکم در ایران نیز که از فردای انقلاب نابودی اسرائیل را اولویت شماره یک جمهوری اسلامی دانسته و در آن جهت کوشیده در وقوع جنگ نقش اساسی داشته است.

جنگ در همه حال و در همه جا، حتی درجنگ ضد استعماری و رهائی‌بخش، با کشتار و ویرانی و بی‌خانمانی مردمی همراه است که ضرورتاً در دشمنی متقابل طرفین درگیر و در منافع سیاسی و اقتصادی جنگ نفعی ندارند. تحولات تکنیکی در ابزار کشتار در جنگ‌های به‌اصطلاح مدرن و سرعت و شدت نابودی زیرساخت‌ها و کشتار بی‌شمار افراد غیرنظامی ابعاد متفاوتی به تجربه‌ی جنگ می‌دهد. تکیه‌ی من در این نوشته بر نکته‌ای است که رئیس سابق دفتر زنان سازمان ملل در یک جمله بیان کرده: «زن‌ها هزینه‌ی جنگ‌هایی را می‌پردازند که مردها عامل آن‌ها هستند».

در همین زمینه به‌جا است یاد کنیم از ویرجینیا وولف، نویسنده‌ی نامدار انگلیسی، که در آستانه‌ی جنگ جهانی دوم با اشاره به نظامیگری، ناسیونالیسم و فاشیسم حاکم بر ذهنیت و سیاست‌ورزی مردان کشور خودش، انگلستان، و سایر کشورهای اروپایی که آماده‌ی جنگ می‌شدند نوشت: «می‌خواهم به‌طور عقلانی و آگاهانه این نکته را تفهیم‌تان کنم که شما نه برای ارضای غریزه‌ی من یا دفاع از من، بلکه برای ارضای غریزه‌ی من جنگید که من ندارم، برای کسب منافع می‌جنگید که من در آن سهیم نبوده و احتمالاً سهیم نخواهم بود. به‌عنوان زن، من وطن ندارم. به‌عنوان زن، جهان

وطن من است.» او خطاب به زنان نوشت، خود را از زنجیر غرور و وفاداری‌های غیر واقعی، غرور ملی، غرور مذهبی و خانوادگی آزاد کند.

کسی در این نکته تردید نمی‌کند که جنگ و انواع دیگر درگیری‌های نظامی، دشمن امنیت، رفاه، پیشرفت و کرامت انسانی است. اما آیا زنان به‌طور مضاعف عوارض جنگ را تجربه نمی‌کنند؟ پاسخ را می‌توان در آمار و ارقام، گزارش‌های جنگی و بررسی‌های سازمان‌های کمک‌رسانی بین‌المللی یافت. به‌طور نمونه، به گزارش دفتر زنان سازمان ملل (۱۹ ماه مه ۲۰۲۵)، از ماه اکتبر ۲۰۲۳ تاکنون ۲۸ هزار زن و دختر (یعنی در هر ساعت یک زن و یک دختر) بر اثر حملات ارتش اسرائیل در غزه کشته شده‌اند و این آمار شامل ۲۰ هزار نفری نیست که از آغاز تهاجم اسرائیل به غزه جزء گم‌شده‌گان محسوب می‌شوند یا زیر آوارها مدفون شده‌اند. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل ((O.H.C.R.) می‌گوید ۷۰٪ کشته‌شدگان حملات اسرائیل زنان و کودکان هستند. در حقیقت تعداد زنان و کودکانی که تنها در سال ۲۰۲۴ توسط ارتش اسرائیل کشته شده‌اند بیشتر از هر منازعه‌ی دیگری در جهان در دو دهه‌ی گذشته بوده است. از کل ۱.۹ میلیون جمعیتی که از مسکن‌شان رانده شده‌اند یک میلیون نفر زن هستند. همچنین، به گزارش آکسفام، در طول دو سال و نیم جنگ داخلی در سوریه، ۱۱،۴۲۰ کودک جان خود را از دست دادند، و در جریان درگیری در مناطق مورد منازعه‌ی اتیوپی بین سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲ زنان زیادی نه در جبهه‌ی جنگ، بلکه زیر بمباران‌ها یا به‌علت قحطی جان خود را از دست دادند (۱۵٪ کشته‌شدگان).

اما نکته‌ی مورد تأکید این نوشته این است که هزینه‌ی جنگ‌ها برای زنان و کودکان تنها محدود به رقم بالای کشته‌شدن نیست. یعنی خسارات جنگ‌ها بر جنبه‌های دیگری از زندگی زنان، تنها به خاطر زن بودن تأثیر می‌گذارد که لزوماً مورد توجه آمارگیران و تحلیل‌گران قرار نمی‌گیرد. نخستین نتیجه‌ی جنگ و درگیری‌های نظامی به‌هر شکل این است که امنیت و رفاه زنان به آخرین اولویت طرف‌های درگیر تبدیل می‌شود و نیازها و احساسات و حقوق زنان به‌آسانی زیر پا گذاشته می‌شود یا مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. در نتیجه، امنیت و حتی بقای زنان به امری نامعلوم و غیر قابل پیش‌بینی و ثانوی تبدیل می‌شود. به‌علاوه زنان که در جنگ و در صلح مسئولیت

حفظ و مراقبت از کودکان، سالخوردگان و بیماران و جابه‌جایی و تهیه و تأمین نیازهای بلافاصله‌ی آنها را به عهده دارند، این وظیفه را اغلب به قیمت گذشتن از نیازها و امنیت و جان‌شان به انجام می‌رسانند. کافی است اشاره کنیم در نقاطی از آفریقا و آسیا که دسترسی به آب مستلزم حمل آن از فاصله‌های دور است و زنان و دختران وظیفه‌ی حمل آب را به عهده دارند، به قول یکی از نمایندگان سازمان ملل، زنان بیش از سربازان درگیر در جنگ با خطر خشونت جسمی و جنسی مواجه‌اند.

کاهش یا نبود کامل خدمات بهداشتی و درمانی مسئله‌ی دیگری است که در جریان جنگ زندگی زنان را تهدید می‌کند. به گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۲۴ در هر روز ۵۰۰ زن در سرزمین‌های درگیر در جنگ به‌خاطر پیچیدگی‌های مربوط به حاملگی و زایمان جان خود را از دست می‌دهند. توجه کنید که تنها در غزه در سال ۲۰۲۳، هر روز ۱۸ زن بدون کوچک‌ترین امکان پزشکی و درمانی وضع حمل کرده‌اند. تصور عوارض جسمی و روحی این شرایط برای مادران و نوزادان در شرایطی که دولت نسل‌کش اسرائیل از قطع آب و برق و مواد غذایی به‌عنوان سلاح جنگی استفاده می‌کند، چندان دشوار نیست. افزایش کودک‌همسری به علت تنزل یا نابودی اقتصاد خانواده در جریان درگیری‌های نظامی، به طور نمونه در جمهوری آفریقای مرکزی، نیجر و چاد و نتایج فاجعه‌بار آن برای کودکان، در بررسی‌های متعددی مستند شده است.

همه‌ی این موارد گویای تبدیل بدن زنان به اسلحه جنگی در اشکال مختلف، در جریان جنگ‌ها و درگیری‌های نظامی است. از آزار فیزیکی و زبانی و روانی زنان و دخترها و ایجاد یا افزایش موانع دسترسی به منابع موجود گرفته، تا نمونه‌های بی‌شمار کشتار فجیع زنان و دختران یا مثله کردن اندام‌های جنسی آنان در درگیری‌های نظامی. مثلاً در الجزایر و افغانستان در سال‌های نود میلادی، در عراق در دهه‌ی نخست قرن حاضر و در سوریه در دهه‌ی دوم این قرن، ربودن دختران و زنان و برده‌داری جنسی در جمهوری آفریقای مرکزی و غرب آفریقا و زنان یزیدی در عراق و سوریه، که در فرصت محدود این نوشته نمی‌گنجد. این واقعیات تجربه‌ی زنان را از جنگ با مردان متفاوت می‌کند.

اگر به همه‌ی این‌ها سنت شوم تجاوز و آزار جنسی سیستماتیک زنان در کارزارهای نظامی و سیاسی برای تحقیر، ایجاد ترس و به زانو در آوردن دشمن را به معادله اضافه

بیش‌ترین صدمات جنگ متوجه زنان است

کنیم، عملکرد فاجعه‌بار عامل جنسیت، به زیان زنان در جنگ روشن‌تر می‌شود. توجه کنیم که بیش از ۵۰٪ آوارگان ناشی از جنگ زنان و کودکان هستند و نمایندگان سازمان‌های کمک‌رسانی وابسته به سازمان ملل در اردوگاه‌های پناهندگی به طور مکرر از کتک زدن، شکنجه و تجاوز به زنان و دختران که به‌قولی شامل یک نفر از هر ۵ زن می‌شود، سخن گفته‌اند. باورها و پیوندهای مذهبی یا فرهنگی نیز هرگز مانع جنایات جنسی جنگی نشده است. مثال بارز تجاوز جنسی به ده‌ها هزار زن بنگالی توسط مردان مسلمان و هندو در جریان جدایی پاکستان از هند در ۱۹۴۸ و جدایی بنگلادش از پاکستان در ۱۹۷۲ است. در هر دو مورد پس از خاتمه‌ی جنگ زنان بی‌شماری به خاطر فشارهای فرهنگی به خودکشی یا فرزندکشی سوق داده شدند. تجاوز جنسی در جریان اشغال کویت علیه ۳۲۰۰ زن توسط سربازان عراقی و در جریان جنگ ایران و عراق هم توسط مهاجمان عراقی علیه حداقل ۲۰ دختر عرب خوزستانی در سوسنگرد توسط روزنامه‌های اطلاعات (۲۱ دی ماه ۱۳۶۰، شماره ۱۶۰) و جمهوری اسلامی (همین تاریخ شماره ۷۵۸) نیز گزارش شده، اما چنان‌که باید، و شاید عامدانه، مورد توجه قرار نگرفت.

با توجه به این واقعیات، دو دهه پیش شورای امنیت سازمان ملل متحد، با تصویب قطعنامه‌ی ۱۳۲۵ از تمام طرف‌های درگیر در جنگ خواست به امنیت زنان و دختران و شرکت دادن آن‌ها در مذاکرات آتش‌بس و صلح توجه خاص کنند، زیرا تجربه نشان داده وقتی زنان در فرایند مذاکرات حضور می‌یابند پیمان‌های آتش‌بس و صلح دوام بیشتر دارد و بهتر به‌مورد اجرا گذاشته می‌شود. ناگفته پیداست که نتیجه‌ی این قطعنامه برای زنان مانند قطعنامه‌های بی‌شمار دیگر شورای امنیت قابل اندازه‌گیری نیست.

می‌توان تصور کرد که در صورت ادامه‌ی جنگ وحشتناک و ویرانگرکنونی، که نزدیک به دو هفته پیش با تجاوز اسرائیل/امریکا به خاک ایران آغاز شده و به نظر می‌رسد پای‌بند به هیچ‌یک از مقررات توافق‌شده‌ی بین‌المللی نیست، باید انتظار رنج بیشتر، ویرانی گسترده‌تر و سرکوب‌های خشن‌تر را از حکومتی داشت که اراده‌ی رودرو شدن با ناتوانایی، بی‌کفایتی و فساد و غرور کاذب ایران برپادده خود را نداشته و ندارد. زنان که بیش از چهل سال علاوه بر تحمل رنج مشترک همگانی ناشی از تبعیضات

مذهبی، ملی و قومی، بیکاری یا بی‌ثبات‌کاری، تنزل سطح دستمزد، تورم، فقر و پی‌آمدهای فزاینده‌ی ناشی از تخریب محیط زیست، استبداد سیاسی و فرهنگی، با فشارهای غیر قابل‌تصور ناشی از تبعیضات قانونی و فرهنگی جنسیتی، خشونت‌های خانگی و اجتماعی و سیاسی نیز روبرو بوده‌اند، تجربه‌های دردناک بیشتری را پیش رو خواهند داشت. زنان بیشتری کشته خواهند شد، کودکان و همسران خود را ازدست خواهند داد، کاشانه‌شان ویران خواهد شد و خسارات مالی و اقتصادی غیر قابل‌جبران و شاید آوارگی در انتظار آن‌ها خواهد بود.

در صورتی که جنگ بدون تحولی ساختاری در نظام حاکم پایان یابد، ناسیونالیسم سوداگرانه‌ی حکومت تمامیت‌خواهی که نه‌تنها هرگز زنان ایران را شایسته‌ی برخورداری از حقوق و امتیازات مردان ندانسته بلکه به‌شدت و با خشونت در برابر مطالبات بر حق زنان ایستاده، جنبش اعتراضی آنان و دیگر گروه‌های جامعه‌ی مدنی را به بهانه‌ی حفظ امنیت ملی و سیاسی بیشتر زیر تیغ استبداد خواهد کشید. از سوی دیگر، توهّمات به‌اصطلاح اپوزیسیون راست، چه سلطنت‌طلب یا غیر آن، برای قدرت گرفتن به کمک اسرائیل و امریکا نیز به معنی دموکراتیزه شدن ساختارهای سیاسی و اجتماعی و تحقق عدالت نسبی اقتصادی که زنان نیز از آن بهره‌مند شوند نخواهد بود. زیرا شرط بقای هر حاکمیتی که با پشتوانه و پشتیبانی خارجی به قدرت برسد، چون گذشته، استقرار نظامی به‌ظاهر مدرن و سکولار با مشتی آهنین برای ممانعت از پیشروی نیروهای دموکراسی‌خواه و عدالت‌جو خواهد بود. نشانه‌ی ما گفتار و رفتار هواداران این نیروها خارج از مدار قدرت است.

کلام آخر این که زنان هیچ نفعی در پیروزی هیچ سویی را در این جنگ ندارند. در شرایط حاضر و با توجه به پراکندگی مزمن نیروهای اپوزیسیون، خاتمه‌ی فوری تجاوز نظامی خواستی معقول و قابل‌تحقق در جهت بهبود شرایط سیاسی و امنیتی در داخل کشور است تا نیروهای دموکراتیک امکان تحرک و سازمان‌دهی بیشتر را برای زیر و زبر ساختن بنیادین نظام سیاسی ایران و استقرار جامعه‌ای آزاد از استبداد، از فساد، از خرافه و زن‌ستیزی به دست آورند. زنان که در سخت‌ترین شرایط سیاسی و امنیتی از طلب عدالت و دگرگونی ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی زن‌ستیزانه

بیش‌ترین صدمات جنگ متوجه زنان است

پا پس نکشیده‌اند، همواره در صف مقدم نیروهای دموکراتیک جامعه‌ی مدنی قدم برمی‌دارند.